



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و هفتاد و چهارم





خلاصه شرح غزل ۲۱۰۴ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۲ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

شب که جهان است پر از لولیان

زُهره زند پرده شنگولیان

*لولیان: جمع لولی، کولی، سرودخوان کوچه

*شنگولیان: جمع شنگولی، شاداب، شوخ

«شب» در این جا اشاره به جهان فرم، صورت و بُعد جسمی و مادی دارد که جنس هشیاری بی فرم و خدایت انسان در آن قرار گرفته است. شب فرم یعنی چهار بعد وجود انسان؛ بدن، فکر، هیجان، و جان جسمی که به هم بافته شده اند و انسان را درست کرده اند. هیچ انسان زنده ای نیست که فاقد یکی از این چهار بعد باشد. ولو این که انسان به حضور هم زنده شود باز هم باید در این چهار بعد زندگی کند تا زمانی که بُعد مادی او فروبریزد.

«جهان» همین جهان مخلوقات و هر آن چیزی است که می بینیم. «لولیان» اشاره به کسانی دارد که به شادی بی سبب زنده شده و این شادی و خوشی خود را از فکر زیاد شدن همانیدگی ها نمی گیرند. «زُهره» خدای شادی است و نماد خداوند است. «پرده» همان پرده موسیقی و آهنگ است. «شنگولیان» جنس خداوند در این جهان است.

شب که جهان است پر از لولیان:

در شب فرم و جسم، جهان خلقت پر از لولی و آوازه خوان است؛ زیرا هرچیز از جنس زندگی و شادی و رقص است. بنابراین انسان ها هم بنابه قانون الست از جنس خداوند و از جنس شادی هستند.



زُهره زند پُردهٔ سنگولیان:

زهره آهنگ شادی و طرب را برای سنگولیان می‌نوازد. خداوند نیز دائماً در حال نواختن موسیقی برای خودش و برای کسانی است که از جنس او هستند. می‌خواهد خودش را در انسان‌ها به رقص درآورد.

نکته ۱: از دید ذهن انسان‌ها سه دسته هستند یا مانع زندگی ما هستند، یا دوست و دشمن ما و یا همیشه برای ما مسئله می‌سازند. مولانا در این مصرع می‌خواهد بگوید این دید کاملاً غلط است اگر شما انسان‌ها و خودتان را «لولی» و دارای شادی بی‌سبب نمی‌بینید دیدتان را باید تغییر دهید. باید خودتان و دیگران را از جنس زندگی ببینید و بدانید هیچ‌کس دشمن شما نیست. بنابراین به جای دشمنی و ضرر زدن حس همکاری، مساعدت و دلسوزی در شما ایجاد می‌شود.

نکته ۲: برای این که ما شاد باشیم و با آهنگ زندگی برقصیم باید از ذهن خارج شده و من‌ذهنی نداشته باشیم. همین که یک همانندگی به مرکزمان بیاید و ما به صورت «من» ظاهر شویم، دیگر نمی‌توانیم با آهنگ سنگولیان خداوند برقصیم. درست مانند کسی که می‌خواهد برقصد اما محکم میله‌ای را گرفته و رها نمی‌کند، قطعاً نمی‌تواند تکان بخورد.

نکته ۳: باز هم نتیجه می‌گیریم که این غم‌های ما خودساخته هستند. این همه درهم و برهمی، جنگ و ناهماهنگی که در جهان می‌بینیم، ساختهٔ دست من‌ذهنی بشر است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۰۴

بیند مریخ که بزم است و عیش

خنجر و شمشیر کند در میان

«مریخ» نماد نحسی، جنگ، خونریزی، خصومت، جهل و نادانی من‌ذهنی، ظلم و ایجاد درد است. بنابراین من‌ذهنی که در اثر حرکت ما روی فکرهای همانیده به وجود می‌آید از جنس نحسی مریخ است و اتفاقات بد به همراه دارد.



بیند مریخ که بزم است و عیش:

«هنگامی که من ذهنی و نیروی همانندگی جهان متوجه بزم، سرور و عیش و طرب زندگی می‌شود، نمی‌تواند قبول کند که این جهان، جهان شادی، آرامش و امنیت است؛ زیرا درصد زیادی از مردم جهان من ذهنی دارند و خاصیت نحسی مریخ بر جهان مسلط است.»

خنجر و شمشیر کُند در میان:

«چون من ذهنی و نیروی مقاومتش بزم و شادی را در انسان نمی‌تواند تحمل کند، شروع به ستیزه، مانع‌سازی، مسئله‌سازی، دشمن‌سازی و به‌هم زدن بساط عیش و زندگی و آبادانی کرده و اتفاقات بدی را رقم می‌زند.»

نکته ۱: حتی در شخص ما هم من ذهنی نحس شادی و آرامش را نمی‌تواند ببیند. هنگام فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان من ذهنی مخالفت و مقاومت می‌کند و مرتب ما را می‌ترساند.

نکته ۲: کسی که من ذهنی دارد و دردهای زیادی را انباشته کرده، مثلاً شادی و خوشبختی یک زن و شوهر جوان را نمی‌تواند تحمل کند و درصدد خراب کردن زندگی آن‌ها برمی‌آید چون از جنس نحسی، جفا و ظلم است.

نکته ۳: اگر به تاریخ بشر بنگریم، می‌بینیم بشر دائماً در جنگ و یا در حال آماده شدن برای جنگ بوده‌است. امروزه هم همین‌طور است. ما عملاً نمی‌توانیم در کنار هم صلح، آرامش و آزادی را تجربه کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

ماه فشانَد پرِ خود چون خروس

پیش و پَسش اخترِ چون ماکیان

*پر ماه: مراد هاله ماه است که حلقه نورانی سفید یا رنگی است که گاهی گردِ قرصِ ماه دیده می‌شود.



*ماکیان: مرغان

«ماه» در این جا رمز خدا و زندگی است و «اختران» نیز رمز انسان هاست.

در این بیت «ماه» به «خروس» تشبیه شده که با گستراندن نور، ستاره‌ها را مانند مرغان اطراف خروس، زیر پر و بال خود می‌گیرد.

ماه فشاند پر خود چون خروس:

خداوند یا زندگی که نور خود را روی انسان‌ها می‌افکند همچون «خروس» با گستراندن نور خود گویی پره‌های خود را مانند چتر روی مرغان دیگر می‌کشد و از آن‌ها در مقابل نحسی مریخ یا نحسی من‌ذهنی محافظت می‌کند. انسان هر زمان فضا را باز می‌کند زیر نور خداوند قرار می‌گیرد.

پیش و پس‌ش اختر چون ماکیان:

انسان‌ها پشت‌سر و جلوی خداوند مانند مرغان اطراف خروس، راه می‌روند. کسانی که به خدا زنده شده‌اند مثل مولانا جلوی زندگی راه می‌روند و کسانی هم که هنوز مقداری در ذهن هستند ولی تلاش می‌کنند مرکز خود را عدم کنند و در حال کار روی خودشان هستند دنبال زندگی راه می‌روند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

دیدۀ غمّاز بدوزد فلک

تا که گواهی ندهد بر کیان

*غمّاز: خبرچین، سخن‌چین



*کیان: چه کسانی

«دیده غماز» اشاره دارد به انسان‌هایی که اسرار درون خود را بهتر فاش می‌کنند.

«فلک» منظور خدا یا زندگی است.

دیده غماز بدوزد فلک:

زندگی چشمان انسان‌هایی را که روی خودشان کار می‌کنند و به حضور زنده شده‌اند، می‌دوزد به عبارتی اسرار درونشان را محفوظ نگه می‌دارد.

تا که گواهی ندهد بر کیان:

تا چشمان آن‌ها بر حقیقت درونشان گواهی ندهد و همچنین طبق قانون غیرت زندگی، من‌های ذهنی نتوانند انسان‌های به حضور رسیده را بازشناسند و بفهمند آن‌ها چه کسانی هستند.

نکته ۱: انسان‌هایی که به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شده و به منظور آمدن خود به این جهان رسیده‌اند «غماز» نیستند. یعنی پیش دیگران مرکز عدم خود را فاش نمی‌کنند و از آن سخن نمی‌گویند. ادعا ندارند و خودشان را به معرض نمایش نمی‌گذارند.

نکته ۲: قانون غیرت زندگی ایجاب نمی‌کند انسان‌های عارف خود را افشا کنند تا توسط من‌های ذهنی جانیشان به خطر افتد و آسیب ببینند. انسان‌هایی مثل حافظ و مولانا به‌طور معجزه‌آسا در عصر تعصب و جهل من‌ذهنی زنده ماندند، چون غماز نبودند.

نکته ۳: از این بیت می‌توان نتیجه گرفت که ما نمی‌توانیم با معیارها و خط‌کش‌های ذهنی، میزان هشیاری حضور خود و دیگران را اندازه بگیریم و قضاوت کنیم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

خفته گروهی و گروهی به صید

تا که کند سود و که دارد زیان

خفته گروهی و گروهی به صید:

گروهی از انسان‌ها در من ذهنی خوابیده‌اند. این لحظه قضاوت و مقاومت دارند و زندگی را تبدیل به مانع، مسئله، دشمن و درد می‌کنند. گروهی دیگر در حال صید شادی، خرد و برکات زندگی هستند. در اطراف اتفاق این لحظه، مرتب فضا باز می‌کنند و آن را جدی نمی‌گیرند. همانیدگی را می‌شناسند و از درون آن هشیاری خود را که آن‌جا زندانی شده رها می‌کنند، یعنی زندگی را صید می‌کنند.

تا که کند سود و که دارد زیان:

تا مشخص شود چه کسی سود و چه کسی ضرر خواهد کرد.

نکته ۱: از دید خداوند کسی که مرکزش عدم شده، واقعاً به مقصود آمدنش رسیده، همانیدگی‌ها را از مرکزش رانده و درونش بی‌نهایت شده‌است، سود خواهد کرد. اما آن کسی که همانیدگی‌ها را در مرکزش انباشته و از آن‌ها زندگی می‌خواهد، درحقیقت ضرر کرده و زندگی را باخته‌است. اکنون شما از خودتان بپرسید تا به حال آیا ضرر کرده‌اید یا سود کرده‌اید؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

پنج و شش است امشب مهره قمار

سست می‌فکن لب چون ناشیان



*ناشیان: جمع ناشی، افرادِ نوحاسته و کم اطلاع

«پنج و شش» و «مهره قمار» اشاره به بازی تخت نرد است که جهان و قانون قضای زندگی به آن تشبیه شده. «امشب» اشاره به این لحظه دارد. «سست افکندن لب» کنایه از اخم کردن و غمگین بودن است. «ناشیان» در این جا کسانی هستند که از قدرت انتخاب و اختیار خود آگاه نیستند و این لحظه را با فضاگشایی آغاز نمی کنند.

پنج و شش است امشب مهره قمار:

هر لحظه این جهان شبیه بازی تخت نرد است.

طبق قانون قضا و کن فکان اتفاقی پیش می آید، مثل این که زندگی تاس را می اندازد که پنج و شش است و بهترین شانس و بهترین مهره است. ای انسان، اگر فضاگشایی کنی اتفاق این لحظه برای تو بهترین اتفاق بوده و بخت با تو یارست. زیرا وقتی من ذهنی ات صفر باشد، عنایت و حمایت خداوند پشت توست.

سست میفکن لب چون ناشیان:

اما تو مانند ناشیان و کسانی که بلد نیستند بازی کنند، بلد نیستند طبق قوانین زندگی اطراف اتفاق این لحظه فضا باز کنند، بیهوده و نابه جا اخم نکن، این قدر ناشی نباش و زیاده گویی مکن. تو این لحظه قدرت انتخاب داری. می توانی فضا را باز و مرکزت را عدم کنی. می دانی که تاس را خداوند می ریزد و بهترین دست را به تو می دهد که بازی کنی.

نکته ۱: این که ما خداوند را به وسیله هر فکری امتحان می کنیم و می گوییم او بر ضد ماست و او ما را به این روز انداخته، درواقع ناشی هستیم. اعتنایی به مهره پنج و شش زندگی و پیغام اتفاق این لحظه نداریم. وقتی با من ذهنی فکر می کنیم، هر لحظه به خداوند می گوییم تو عقلت نمی رسد، عقل من می رسد، اما کمی بعد می بینیم برعکس آن درآمد. این عقل ماست که نمی رسد.



نکته ۲: ما چهل، پنجاه، شصت یا هفتاد سالمان است، اما مثل ناشیان عمل می‌کنیم! دائماً لب و دهانمان آویزان است و از همه چیز و همه کس شاکی و ناراضی هستیم. قدر اتفاق این لحظه را نمی‌دانیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

جام بقا گیر و بهل جام خواب

پرده بُود خواب و حجاب عیان

جام بقا گیر:

فضا را باز کن و از فضای گشوده شده شراب بگیر.

بهل جام خواب:

شراب خواب در ذهن و فکر همانیدگی‌ها را دور بینداز و از جهان بیرون خوشی و زندگی خواه. شادی و مستی فضای یکتایی پایدار و عمیق است اما خوشی این جهان گذرا و دردسرساز است.

پرده بُود خواب و حجاب عیان:

از آن رو که دیدن برحسب همانیدگی‌ها، پرده و یک حجاب عینی و آشکار است. درست مثل یک پرده ضخیمی که زندگی پشت آن قرار گرفته و تو آن را نمی‌بینی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

ساقی باقی ست خوش و عاشقان

خاک سیه بر سر این باقیان



«ساقی باقی» اشاره به خداوند و زندگی دارد. «عاشقان» انسان‌های زنده به حضور هستند. «باقیان» هر کسی است که در ذهن باقی مانده. «خاک سیه» خاک سوخته، حاکی است که هیچ ارزشی ندارد.

ساقی باقی ست خوش و عاشقان:

در این جهان فقط خداوند و کسانی که به او زنده شده‌اند خوش و شاد حقیقی هستند.

خاک سیه بر سر این باقیان:

خاک سیاه بر سر بقیه انسان‌هایی که در افسانه من‌ذهنی گیر افتاده و به‌جز درد و بدبختی از زندگی ثمره‌ای نداشته‌اند. نکته ۱: کسانی که همانندگی‌ها را انباشته‌اند، خوش نیستند و آهنگ غم می‌زنند، برای همین ما نباید از جمع تقلید و تبعیت کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

زهر از آن دست کریمش بنوش

تا که شوی مهتر حلواییان

*مهتر: بزرگ‌تر

«زهر» از دید مولانا در این بیت سختی و تلخی صفر کردن من‌ذهنی و بیکار کردن عقل آن است. «دست کریمش» منظور دست بخشنده خداوند است که از فضای گشوده‌شده می‌آید. «حلواییان» کسانی هستند که به خدا زنده شده و دائماً در حال پخش شادی و شیرینی زندگی هستند.



زهر از آن دستِ کریمش بنوش:

سختی پذیرش اتفاق این لحظه، بدون قید و شرط و فضاگشایی در اطراف اتفاقات، شبیه خوردن زهر است. اما تو این زهر را از دست سخاوتمندِ خداوند بنوش و زیر بار سختی آن برو.

تا که شوی مهترِ حلواییان:

تا درنهایت با باز کردن فضای درونت، سرور و پیشوای کسانی شوی که با فضاگشایی‌های پی‌درپی شهید و حلوای شادی و آرامش را در جهان می‌پراکنند.

نکته ۱: فضا را باز و مرکز را عدم کن، به مردم توجه نکن که خسیس هستند یا رفتارهای من‌ذهنی را انجام می‌دهند، رفتار دیگران به تو مربوط نیست. وظیفه‌تو به‌عنوان انسان این است که فقط تمرکزت روی خودت باشد.

نکته ۲: خود مریخ یا خود شیطان هم درواقع کارگر خداوند است. این‌گونه نیست که گمان کنیم یکی شیطان است و یکی هم خداوند که این شیطان با خداوند می‌جنگد و گاهی هم پیروز می‌شود. وجود شیطان در جهت ضرر رساندن به انسان، برای این است که او بفهمد راه درست چیست.

نکته ۳: فضاگشایی و خارج شدن از دید ذهنی همراه با درد است. زیرا تا به حال از چیزهای فانی شراب گرفته‌ایم بنابراین عوض کردن جهت نگاه، برایمان بسیار سخت شده‌است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

عشق چو مغز است جهان همچو پوست

عشق چو حلوا و جهان چون تیان

*تیان: دیگِ سرگشاده بزرگ



«تیان» به معنای دیگ بزرگی است که این جهان به آن تشبیه شده است. «حلوا» یعنی عشق، شیرینی و شادی زندگی.

عشق چو مغز است جهان همچو پوست:

عشق، وحدت مجدد با خداوند و زنده شدن انسان به طور هشیارانه به زندگی، همچو مغز است و جهان که به وسیله ذهن ما به ما نشان داده می شود مانند پوست آن است.

عشق چو حلوا و جهان چون تیان:

به بیانی دیگر عشق شبیه حلوایی است که در دیگ بزرگ جهان برای ما انسان ها توسط خداوند پخته می شود.

نکته ۱: در جهان همانندگی ها مثل پول و ملک و مقام برای ما بسیار مهم هستند؛ به طوری که به جای عشق آن ها را مغز و اصل می پنداریم. اما از دید زندگی تمام چیزهایی را که با ذهنیت می بینی درحقیقت پوسته و سطح است. ممکن است معتبر باشند اما جدی نیستند.

نکته ۲: خداوند هم با اسبابی که دارد، دیگ جهان ما را مرتب به هم می زند، فکرها و وضع بیرونی و درونی ما را عوض می کند تا بتواند از ما حلوای عشق بسازد. درواقع می خواهد ما را به خودش زنده کند.

نکته ۳: شما فضا را باز می کنید، مرتب همانندگی ها را می شناسید و دور می اندازید تا بالاخره حلوای خالص شوید. شما با صفر کردن قضاوت و مقاومت خود اجازه می دهید خداوند از شما حلوا درست کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

حلق من از لذت حلوا بسوخت

تا نکنم حلیه حلوا بیان

*حلیه: زینت، مشخصاتِ ظاهر، وصف

حلقِ من از لذتِ حلوا بسوخت:

من به عشق زنده شدم و گلوی من از شیرینی حلوای آن سوخت. شیرینی عشق حرف زدن من ذهنی را درخصوص توصیف خدا و زنده شدن به او در من قطع کرد و ذهن من ساکت شد.

تا نکنم حلیه حلوا بیان:

تا این ذهن من شیرینی حلوا و عشق را به لفظ و توصیف و بیان درنیاورد و ادعا نکند. این بیت اشاره به قانون غیرت زندگی هم دارد. چنان که ذهن اجازه ورود به درک ذات عشق را ندارد.

نکته ۱: شما به جای این که حلوا را بخورید و آن را تجربه کنید، نمی توانید با ذهنتان راجع به حلوا دائماً حرف بزنید. من های ذهنی راجع به عشق و خدا فقط حرف می زنند و آن را توصیف می کنند اما هیچ اقدامی برای تبدیل شدن به آن نمی کنند تا «من» خود را نگه دارند.

نکته ۲: خداوند می خواهد خود را از من ذهنی و همانیدگی ها آزاد و هشیاری را خالص کند. اگر با این طرح خداوند همکاری کنی و لذت حلوا و شیرینی عشق را مجدداً بچشی، راجع به آن دیگر صحبت نمی کنی.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: سمانه



منابع: برنامه ۹۵۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com